

به نام خدا

مدیرهای آسمان

ویژه‌ی اقلیت‌های دینی

سوم دبستان



تعلیم و تربیت دینی





با نشاط و خرمی درس‌هایتان را خوب بخوانید و اخلاق خود را نیکو کنید.

امام خمینی «قُدِّسَ سِرُّهُ»

فهرست

۲	درس اوّل: آستین‌های خالی
۸	درس دوم: غروب یک روز بهاری
۱۴	درس سوم: در کاخ نمرود
۱۸	درس چهارم: گندم از گندم بروید
۲۲	درس پنجم: باغ همیشه بهار
۲۶	درس ششم: آینه‌ی سخن‌گو
۳۲	درس هفتم: به‌جای سلام
۳۸	درس هشتم: لباس‌های ما
۴۲	درس نهم: او مهربان است
۴۶	درس دهم: بچه‌های طبیعت

همکار گرامی؛ معلم عزیز

با اهدای سلام و آرزوی توفیق و سلامتی برای شما همکار محترم؛ جهت پیشبرد بهتر فرایند یاددهی - یادگیری در آموزش این کتاب، توجه شما را به نکات ذیل جلب می‌نمایم:

۱. کلیه فعالیت‌های این درس برای اجرا در کلاس درس و زیر نظر آموزگار پیش‌بینی شده است.
۲. تدریس برخی دروس می‌تواند به صورت پیمانه‌ای صورت گیرد. یعنی با توجه به مناسبت‌های گوناگون و یا احساس نیاز آموزگار، می‌توان برخی دروس را خارج از ترتیب موجود تدریس نمود.
۳. ارزشیابی درس هدیه‌های آسمان به صورت توصیفی صورت می‌پذیرد. جهت کسب اطلاعات بیشتر پیرامون شیوه‌ها و ابزارهای ارزشیابی به کتاب راهنمای معلم مراجعه نمایید.
۴. محتوای آموزشی دروس هدیه‌های آسمان از اجزایی تشکیل شده است. به صورت خلاصه به این اجزا اشاره می‌شود. تفصیل مطالب در راهنمای معلم آمده است:

عنوان درس: عنوان به صورت مستقیم و غیرمستقیم، گویای چکیده و محتوای اصلی درس است و با ایجاد حس کنجکاوی در دانش‌آموزان، در جهت انگیزش آن‌ها به یادگیری موضوع درس به کار می‌آید.

متن درس: شامل بخشی از مفاهیم و اهداف اصلی درس می‌باشد.

علاوه بر دو بخش فوق که ارائه‌کننده‌ی مفاهیم درس هستند، فعالیت‌های متنوعی متناسب با هر درس طراحی شده است که با مشارکت دانش‌آموزان انجام می‌گردد. انتظار می‌رود همه‌ی دانش‌آموزان در بخش‌های گوناگون درس مشارکت داشته باشند و اگر دانش‌آموزی در بخشی نتوانست فعالیت و مشارکت مؤثری داشته باشد، در بخش دیگر به او توجه شود.

فکر می‌کنم: این بخش به بیان بخشی از مفاهیم درس به ویژه در حیطه‌ی شناختی از زبان دانش‌آموز می‌پردازد که لازم است دانش‌آموزان مشارکت لازم و مؤثری در انجام آن داشته باشند.

دوست دارم: این بخش به دنبال تقویت اهداف حیطه‌ی عاطفی بوده و دانش‌آموزان را به انجام فعالیتی عملی تشویق می‌نماید. درحقیقت دانش‌آموزان به آنچه در پیش فکر کرده‌اند و فهمیده‌اند، ابراز علاقه می‌کنند.

گفت و گو کنیم: در این بخش دانش‌آموزان با هدایت و نظارت آموزگار به سوالات مطرح شده پاسخ می‌دهند و با جمع‌بندی آموزگار، مفاهیم درس تثبیت می‌شود.

ببیندیشیم: این بخش، مفاهیم درس را جمع‌بندی و نتیجه‌گیری می‌نماید. هدف از این قسمت، تقویت مهارت تفکر دانش‌آموزان، در راستای اهداف درس می‌باشد. از دانش‌آموزان بخواهید با کمک فعالیت‌هایی که در کتاب آمده است، با یکدیگر گفت‌وگو کنند و مفاهیم را در راستای اهداف درس استنباط نمایند. این کار می‌تواند در گروه‌های دو یا سه نفره صورت پذیرد. آموزگاران محترم، زمینه‌ی بحث و گفت‌وگوی دانش‌آموزان را در این قسمت فراهم آورند.

بگرد و پیدا کن: این بخش نقش تمرینی در جهت تثبیت مفاهیم درس داشته و موجب تعمیق یادگیری می‌گردد.

بین و بگو: این قسمت با تأکید بر شیوه‌ی تصویرخوانی، مفاهیم درس را تعمیق می‌بخشد.

با هم بخوانیم: این بخش معمولاً شامل شعری در موضوع درس است که توسط دانش‌آموزان هم‌خوانی می‌شود.

اجرای نمایش: محتوای برخی دروس به صورت نمایش در کلاس اجرا می‌شود. جهت جذابیت بیشتر این فعالیت، آموزگاران می‌توانند امکانات لازم برای نمایش را در کلاس تدارک نمایند. این بخش با قرار دادن دانش‌آموزان در موقعیتی فرضی، اهداف درس را تثبیت و تعمیق می‌نماید.

خاطره‌گویی: دانش‌آموزان در این قسمت، میان اهداف و مفاهیم درس و زندگی روزمره‌ی خود ارتباط برقرار می‌سازند.

کامل کنید: این بخش با برقراری ارتباط میان مفاهیم درس، به تثبیت اهداف کمک می‌کند. دانش‌آموزان در این بخش پاسخ‌ها را در کتاب یادداشت نموده و آموزگار نظارت می‌نماید.

با خانواده: این بخش با هدف بسط یادگیری و تقویت نگرش دانش‌آموز به مفاهیم دینی در میان اعضای خانواده، برای بروز رفتار دینی وی قرار داده شده است. انتظار می‌رود والدین گرامی، همراهی لازم را جهت انجام این بخش با دانش‌آموز مبدول نمایند.

توفیق روز افزون همکاران عزیز را در رشد و پرورش دینی امیدهای آینده‌ی کشور از خداوند متعال خواستاریم.

دفتر تألیف کتاب‌های درسی عمومی و متوسطه نظری

درس اول آستین‌های خالی



آن روز من و پدر در صف نانوایی ایستاده بودیم. سه نفر جلوی ما بودند. پسری که قد من بود، مردی قد بلند و پیرمردی با پالتوی خاکستری رنگ. به پیرمرد نگاه کردم. دلم برایش سوخت. آخر پیرمرد دست نداشت. نانا و شاگردش تند و تند کار می‌کردند و نان‌های داغ را از تنور در می‌آوردند. یک لحظه خودم را جای پیرمرد گذاشتم.



راستی اگر من جای او بودم، چه می کردم؟ انسان بدون دست چگونه می تواند کارهایش را انجام

دهد؟

چگونه می تواند غذا بخورد؟ چگونه می تواند مسواک بزند؟ چگونه می تواند بنویسد؟ و...

حتماً باید همیشه کسی همراه او باشد تا در کارها به او کمک کند.

نوبت به پیرمرد رسید. با خودم گفتم: حالا چطور می خواهد نان بگیرد؟

اگر من به جای او بودم، کیفی به شانهِ می انداختم و از نانوا خواهش می کردم نانها را در آن

بگذارد.



نانوا به پیرمرد نگاه کرد، به طرفش آمد و دو تا نان روی تخته گذاشت.

منتظر بودم بینم پیرمرد چه می کند؟ ...

ناگهان دو دست از زیر پالتو بیرون آمد، با یک دست پول‌ها را به نانوا داد و با دست دیگر نان‌ها

را برداشت و از نانوا تشکر کرد.

تازه متوجه شدم که پیرمرد پالتو را روی شانه‌اش انداخته بود!

گفت‌وگو کنیم



به نظر شما مهم‌ترین عضو بدن کدام است؟ چرا؟

بگرد و پیدا کن



اعضایی را که در صورت وجود دارد، نام ببرید.

یکی از اعضای صورت را در نظر بگیرید. اگر آن عضو در صورت شما نبود، چه اتفاقی می‌افتاد؟

دوست دارم



برای تشکر از خدای مهربان که این همه نعمت به من بخشیده است،





بدون استفاده از انگشت شست، دکمه‌ی لباستان را ببندید. 



با چشم‌های بسته، جهت یک صدا را تشخیص دهید و به سوی آن بروید.

بدون خم کردن انگشتان دست، مداد به دست بگیرید و این جمله را کامل کنید:

«اگر دست‌های من به صورت دیگری بود،»





معلم ما می گوید: یکی از بهترین راه های تشکر از خدا، استفاده ی صحیح از نعمت های اوست. حالا به من کمک کنید بدانم چه کارهایی را باید انجام دهم و چه کارهایی را نباید انجام دهم؟





این دانش آموزان از کدام نعمت‌های خدا استفاده می‌کنند؟
به نظر شما چرا خدا این هدیه‌های زیبا را در طبیعت قرار داده است؟



از پدر و مادر خود پرسید، مهم‌ترین نعمتی که خدا به آن‌ها بخشیده است، چیست؟ چرا؟

درس دوم غروب یک روز بهاری



صدای چک چک قطره‌های باران هر لحظه بیشتر می‌شد.
کنار پنجره آمدم تا از نزدیک، بارش باران را تماشا کنم.
قطره‌های باران، یکی یکی روی پنجره‌ی اتاق سر می‌خوردند و پایین می‌آمدند.
به یاد پدر بزرگ می‌افتم. هنگام بارش باران، دست‌هایش را بالا می‌برد و دعا می‌کند.
یک بار وقتی دید من با تعجب نگاهش می‌کنم، لبخندی زد و گفت: عزیزم! یکی از بهترین
وقت‌ها برای دعا کردن، هنگام بارش باران است.
پنجره را باز می‌کنم. چه غروب زیبایی!
قطره‌های باران صورتم را نمناک می‌کنند.
نسیم بهاری، بوی گل‌ها را به درون اتاق می‌آورد.
دست‌هایم را به سوی آسمان بالا می‌برم و دعا می‌کنم.
برای سپهر که مریض شده است و چند روزی است به مدرسه نمی‌آید.
برای معلم مهربانم که چیزهای زیادی از او یاد گرفته‌ام.
برای خاله‌ام، که با خانواده‌اش به مسافرت رفته است. از خدا می‌خواهم که به سلامت برگردند.
برای جمشید که چند روز دیگر باید در مسابقات علمی شرکت کند. دعا می‌کنم نمره‌ی خوبی بگیرد.
به یاد پسر عموهایم می‌افتم، آرش و سینا.
خدا! از تو می‌خواهم کمک کنی همیشه با هم دوست باشیم و هیچ وقت دعوا نکنیم.

صورت مهربان پدر بزرگ و مادر بزرگ به خاطر می‌آید. از خدا می‌خواهم بیشتر در کنارشان باشم و در انجام کارها به آنها کمک کنم.

باران داشت کمتر و کمتر می‌شد.

خدایا! به پدر و مادرم سلامتی بده. خدایا کمکم کن تا آنها همیشه از من راضی باشند.

خدایا! مراقب برادر و خواهرهای خوب و مهربان من باش.

سرم را از پنجره بیرون آوردم. نسیمی خنک، صورتم را نوازش می‌داد.

احساس خیلی خوبی داشتم.

از ته دل گفتم: خدایا! دوستت دارم؛ به خاطر همه‌ی هدیه‌هایی که به من بخشیده‌ای.

کمکم کن تا بتوانم شکر گزار نعمت‌های تو باشم.



دوست دارم



به جای یک قطره باران بودم و....

فکر می کنم



با دعا کردن می توانم....

کامل کنید

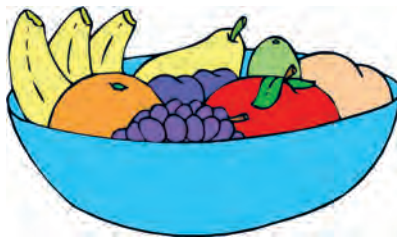


در این گل‌ها، نام کسانی را که دوست داری برای آن‌ها دعا کنی، بنویس. سپس برای هر کدام یک جمله‌ی دعایی بگو.





فکر می کنید چگونه می توانیم شکر گزار این نعمت های خدا باشیم؟



گفت و گو کنیم



برای تشکر از خدا چه راه هایی را می شناسید؟

.....۱

.....۲

.....۳



خدایم آفریده

خدایم	آفریده	تمام	دشت‌ها	را
تمام	باغ و جنگل	زمین و هر	کجا	را
پر	پروانه‌ها	چه	زیبا	آفریده
گل و گلبرگ‌ها	را	به	هر رنگی	کشیده
چه	زیبا	آفریده	شب و صدها	ستاره
سحر زیباست،	خورشید	چو	می‌تابد	دوباره
به صبح و مغرب و شام		کنیم	شکر	خدا را
خداوندا	نگهدار	همه	یاران	ما را

کامل کنید 

ای آفریدگار بزرگ و مهربان، به خاطر این همه زیبایی
.....

با خانواده 

متنی درباره‌ی هدیه‌های خدا و تشکر از او بنویس و در کلاس بخوان.
.....
.....
.....
.....

درس سوم
در کاخ نمرود



نمرود پادشاه قدرتمند سرزمین بابل، بر تخت بلندی تکیه داده بود و به در ورودی کاخ نگاه می‌کرد. خدمت گزاران، با لباس‌های بلند در دو صف ایستاده بودند و منتظر آمدن پیامبر خدا بودند. خداوند پیامبرش را برای هدایت مردم بابل فرستاده بود. او از نوجوانی تنها خدای یگانه را می‌پرستید اما عده‌ای از مردم بابل بت پرست بودند. عده‌ای ماه، خورشید و ستارگان را می‌پرستیدند و عده‌ای هم نمرود را خدای خود می‌دانستند.

پیامبر خدا آن‌ها را به خداپرستی دعوت می‌کرد و می‌گفت: بت‌های چوبی و سنگی، خدای شما نیستند. حتی ماه و خورشید و ستارگان پروردگار شما نیستند. تنها کسی را پرستید که آفریدگار شما و آفریدگار زمین و آسمان است، آفریدگار خورشید و ماه و ستارگان است. کسی که تنها خدای مهربان مردم جهان است.

مردم حرف‌های زیبای پیامبر خدا را می‌شنیدند و به او ایمان می‌آوردند.



نمرود از شنیدن حرف‌های پیامبر خدا خشمگین می‌شد. هر روز برایش خبر می‌آوردند که عده‌ای از مردم به خدای او ایمان آورده‌اند و بت‌های خود را می‌شکنند.

آن روز نمرود تصمیم گرفته بود پیامبر خدا را به کاخ بیاورد. با او گفت و گو کند و او را شکست دهد.

همه برای آمدن او لحظه شماری می‌کردند.

در کاخ باز شد!

پیامبر خدا با قدم‌هایی آهسته و استوار وارد شد؛ اما در برابر نمرود به خاک نیفتاد!

نمرود فریاد زد: خدای تو کیست؟

پیامبر خدا به آرامی اما با افتخار گفت: همان کسی که

آسمان و زمین و من و تو را آفریده است!

نمرود خشمگین شد و گفت: من خدای قدرتمند و

بزرگ این سرزمین هستم...



کسانی که در کاخ بودند، از ترس نمرود سر تکان می دادند و حرف هایش را تأیید می کردند.
پیامبر خدا از پنجره ی کاخ، نگاهی به آسمان انداخت و گفت:

پروردگار من خورشید را از مشرق می آورد. تو اگر راست می گویی و خدا هستی،
آن را از مغرب بیاور!

همه به فکر فرو رفتند. آیا نمرود می توانست چنین کاری بکند؟! تا حالا کسی چنین حرفی به پادشاه نزده بود!
با سؤال او، نمرود دیگر حرفی برای گفتن نداشت.
پیامبر خدا، آرام آرام قدم برداشت و از کاخ بیرون رفت تا مردم دیگر را به خداپرستی دعوت کند.

فکر می کنم



پیامبران خدا برای دعوت مردم به کارهای نیک، تلاش زیادی می کردند. پس من هم.....

چرا پیامبر خدا در برابر نمرود به خاک نیفتاد؟

دوست دارم



من هم مثل پیامبر خدا در برابر ستمگران ...

کامل کنید



در داستان درس با برخی ویژگی‌های پیامبر خدا آشنا شدیم. این ویژگی‌ها را بنویسید و درباره‌ی آن‌ها با یکدیگر گفت و گو کنید.

..... ۱-

..... ۲-

..... ۳-

..... ۴-

گفت و گو کنیم



کدام قسمت از داستان «در کاخ نمرود»، احساس خوش حالی را در شما به وجود می آورد؟

چرا نمرود از کارهای پیامبر خدا خشمگین می شد؟



معلم با خطی زیبا روی تابلو نوشت:

«گندم از گندم بروید، جو ز جو»

سپس رو به بچه‌ها کرد و پرسید: چه کسی معنی این ضرب المثل را می‌داند؟ دست‌ها بالا رفت. مهرداد گفت: یعنی اینکه اگر ما در زمین گندم بکاریم، گندم سبز می‌شود و اگر جو بکاریم، جو سبز می‌شود.

پوریا گفت: یعنی هر گیاهی از دانه‌ی خودش به‌وجود می‌آید.

معلم گفت: بله. اما این ضرب المثل، معنای دقیق‌تری هم دارد. چه کسی آن را می‌داند؟ همه‌ی بچه‌ها به فکر فرو رفتند.

آقای معلم ادامه داد: بچه‌ها! تا حالا شنیدید کسی گندم بکارد و جو برداشت کند؟ آرش گفت: معلوم است که هر کس گندم بکارد، نتیجه‌ی کار او برداشت گندم و هر کس جو بکارد، نتیجه‌ی کارش برداشت جو خواهد بود. کسی نمی‌تواند جو بکارد و انتظار داشته باشد گندم برداشت کند!

معلم گفت: درست است. هر کاری نتیجه‌ی مخصوص به خود را دارد. همه‌ی کارهایی که انجام می‌دهیم، این‌گونه هستند. چه کارهای خوب و چه کارهای بد! اگر کسی کار خوبی انجام دهد، حتماً نتیجه‌ی خوبی در انتظار اوست و اگر کار بدی انجام دهد، نتیجه‌ی بدی هم می‌گیرد.

بچه‌ها! شما چه کارهای خوب یا بدی را می‌شناسید که اگر کسی آن‌ها را انجام دهد، نتیجه‌اش را می‌بیند؟!

هر کس چیزی گفت.

کاوه گفت: کار کردن. هر کس کار کند، مزد آن را می‌گیرد.

وحید ادامه داد: درس خواندن. هر کس درس بخواند، آخر سال نتیجه‌ی خوبی می‌گیرد. سینا دست خود را بالا برد و گفت: تنبلی. هر کس تنبلی کند، نمی‌تواند کارهایش را به موقع انجام

دهد.

معلم گفت: کاملاً درست است، هر کس در دنیا کار خوب یا بدی انجام دهد، دیر یا زود، نتیجه اش را می بیند. در این دنیا و جهان آخرت.
کیوان پرسید: آقا اجازه! جهان آخرت یعنی چه؟
آقای معلم گفت: پس از این دنیا وارد جهانی می شویم که به آن جهان آخرت می گویند.
در آنجا بعضی از انسان ها شادمان و بعضی دیگر ناراحت و نگران هستند. این نتیجه ی کارهایی است که در این دنیا انجام داده اند.
بهشت هدیه ای از سوی خداوند به همه ی کسانی است که ایمان آورده اند و کارهای خوب انجام داده اند. مردم در بهشت به همه ی آرزوهایشان می رسند.



گفت و گو کنیم



به نظر شما انجام چه کارهایی باعث می شود در دنیا و آخرت خوشبخت شویم؟

بیندیشیم

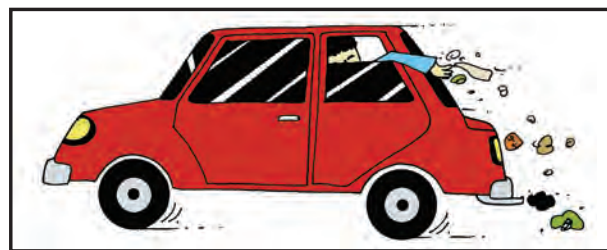


به نظر شما چه شباهتی میان کارهای ما در این دنیا و کار یک کشاورز در مزرعه وجود دارد؟

بین و بگو



نتیجه ی هر یک چیست؟





قبل از انجام هر کار به نتیجه‌ی آن فکر کنم. زیرا... .



زشت و زیبا

من در کمرکش کوه ^۱	خوش حال می‌دویدم
ناگاه از دل کوه	صدای پا شنیدم
وقتی که ایستادم	دیگر صدا نیامد
همراه ناله‌ی باد	صدای پا نیامد
وقتی که می‌دویدم	بر سنگ‌های انبوه
صدای پای خود را	من می‌شنیدم از کوه
مثل صدا و کوه است	اعمال ما و دنیا
آید به سوی ما باز	هر کار زشت و زیبا

جعفر ابراهیمی

درباره‌ی معنای شعری که خواندید، با یکدیگر گفت‌وگو کنید.



فیلم یا داستانی را درباره‌ی نتیجه‌ی خوب یا بد کارها پیدا کنید و خلاصه‌ی آن را برای دوستانتان

در کلاس تعریف کنید.



خانواده‌ی آقای مرادی در تعطیلات تابستان به روستای خود می‌آیند. روستا در دشتی زیبا و خوش آب و هوا قرار دارد. آن‌ها هر سال به اینجا مسافرت می‌کنند تا از دیدن باغ‌های پر از میوه، حوض‌های پر از ماهی و مناظر زیبای طبیعت لذت ببرند و با اقوام و دوستان خود نیز دیدار کنند. در اینجا به آن‌ها خیلی خوش می‌گذرد. سینا پسر آقای مرادی، هر صبح و عصر با دوستان خود به باغ پدر بزرگ می‌رود. آن‌ها با هم بازی می‌کنند، می‌دوند و از درختان، میوه می‌چینند. سپس میوه‌ها را در آب چشمه می‌شویند و با لذت می‌خورند. گاهی هم او با خواهرش مینا به گاو پدر بزرگ علف می‌دهند و شیرش را هنگام صبحانه می‌نوشند.

همه چیز در روستا برای آن‌ها جالب و تماشایی بود. روزی که تصمیم گرفتند به شهر خود بازگردند، سینا خیلی ناراحت شد و به پدرش گفت: دوست دارم خانه‌ی ما در روستا باشد و برای همیشه در اینجا بمانیم.



پدر گفت: دوباره به اینجا می آییم.

سینا خیلی خوش حال شد و گفت: دوست دارم هر وقت به اینجا می آییم، طبیعت این قدر سرسبز و زیبا باشد.

ای کاش همیشه بهار بود!

پدر خندید و گفت: فصل بهار و سرسبزی باغ که برای همیشه نمی ماند.

تنها یک باغ است که همیشه سرسبز و خرم می ماند. باغی که جویبارهای زلال، از زیر درختانش جاری است.



درختانش همیشه شکوفه و میوه می دهد و انواع میوه ها در آن وجود دارد.
در کنار باغ های پر از میوه اش قصرهای باشکوهی نیز بنا شده است.
سینا با علاقه پرسید: آن باغ کجاست؟
پدر گفت: همان باغی که خداوند به انسان های نیکوکار وعده داده است.
نام آن باغ همیشه بهار، بهشت است. اهل بهشت، هر چه را که دوست داشته باشند، در دسترس
آن ها قرار می گیرد.
در آنجا هیچ غصه و ناراحتی ندارند. هیچ کس پیر و بیمار نمی شود. آدم ها به همه ی آرزوهای
خود می رسند و برای همیشه آنجا می مانند.
سینا گفت: خوش به حال کسانی که به بهشت می روند!
پدر گفت: و بد به حال کسانی که به جای آنکه راه بهشت را در پیش بگیرند، به سوی جهنم گام
برمی دارند.

گفت و گو کنیم



با انجام دادن چه کارهایی به بهشت وارد می شویم؟ و چه کارهایی ما را به سوی جهنم نزدیک
می کند؟

دوست دارم



به باغ همیشه بهار بروم. پس سعی می کنم:

در کارهایم.....

در ارتباط با دیگران.....

در برابر خدا.....



درباره‌ی کارهای زیر با دوستانت گفت‌وگو کن.



چه کارهای نیک دیگری می‌توانیم انجام دهیم؟



باغ همیشه بهار را به کمک اعضای خانواده، به زیبایی به صورت کاردستی درست کن و یا آن را نقاشی کن.





سینا جلوی آینه ایستاده بود و خود را در آن می‌دید که ناگهان.....
آیا خوب می‌دید و درست می‌شنید؟
چشمان خود را چند بار باز و بسته کرد.
اما اشتباه نکرده بود!
آینه دهان باز کرده بود و می‌خندید.
سینا پرسید: تو چه کسی هستی؟!
- من آینه هستم. تصویر هر کس را به خودش نشان می‌دهم، تا خود را مرتب و منظم کند.
- اما آینه‌ها که حرف نمی‌زنند و نمی‌خندند! آیا من خواب می‌بینم؟!
- خنده‌ی من از قیافه‌ی توست!
- منظورت را نمی‌فهمم!
- به خودت نگاه کن. متوجه می‌شوی!
نمی‌خواهی صورتت را بشویی؟ چرا موهایت پریشان است؟!



پیراهنت چقدر کثیف و نامرتب است؟ چرا یکی از دکمه‌های آن باز است؟.....
سینا با تعجب حرف‌های آینه را شنید و با خود گفت: یعنی من این قدر نامرتب هستم؟!
صورتش را شست. پیراهن خود را عوض کرد و دکمه‌هایش را مرتب بست. در برابر آینه ایستاد
و موهایش را شانه کرد.

دوباره صدای خنده‌ی آینه را شنید!

- خودم را که مرتب کردم! دیگر چرا می‌خندی؟!

- خودت زیبا شدی ولی اتاق را ببین!

چرا وسایلت روی زمین پخش شده است؟ چرا کتاب‌هایت روی زمین افتاده‌اند؟

این کاغذهای پاره روی کیفیت چیست؟...

سینا سرش را پایین انداخته بود و خجالت می‌کشید. ظهر امروز این بی‌نظمی‌ها را انجام داده بود

و قبل از مرتب کردن اتاق به خواب رفته بود.

خیلی زود کتاب‌ها را در قفسه چید. وسایل مدرسه را در کیفش مرتب کرد و آن را در گوشه‌ی

اتاق قرار داد.



کاغذهای پاره و آشغال تراش‌ها را جمع کرد و در سطل زباله ریخت.
لباس‌های مدرسه‌اش را از روی صندلی برداشت و به جالباسی آویزان کرد.
سپس اتاق را تمیز و مرتب کرد.
دوست نداشت دوباره صدای خنده‌ی آینه بلند شود.
نگاهی به اطراف کرد. اتاق تقریباً منظم شده بود.
جلوی آینه آمد.
- حالا نظرت چیست آینه جان؟!
آینه نگاهی به اطراف انداخت و گفت: آفرین! حالا شدی یک پسر تمیز و منظم!

سینا! سینا جان! پسرم!...
سینا با صدای پدر از خواب بیدار شد.
به اطرافش نگاه کرد.
اتاق نامرتب بود و به هم ریخته!
همه چیز را در خواب دیده بود!
بلند شد و به سوی آینه رفت. ظاهرش نیز مانند قبل بود.
به یاد خنده‌های آینه افتاد و خنده‌اش گرفت.
شانه را برداشت و تصمیم گرفت.....



دوست دارم



هر کاری را به موقع انجام دهم تا....

گفت و گو کنیم



در این تصویر، چه بی‌نظمی‌هایی مشاهده می‌کنید؟
به نظر شما چرا این چنین شده است؟!



اگر هر چیز در جای خودش قرار می‌گرفت....

پیندیشیم

به نظر شما در هر کدام چگونه می توانیم منظم باشیم؟



گفت و گو کنیم

چگونه می توانیم مدرسه ای مرتب و منظم داشته باشیم؟

بین و بگو

در این تصویر چه بی نظمی هایی می بینید؟



این کارها را به ترتیب شماره گذاری کنید.

مطالعه‌ی کتاب

بیدار شدن در صبح

خوابیدن در شب

بازی

خوردن صبحانه

مسواک زدن

رفتن به مدرسه

انجام تکالیف

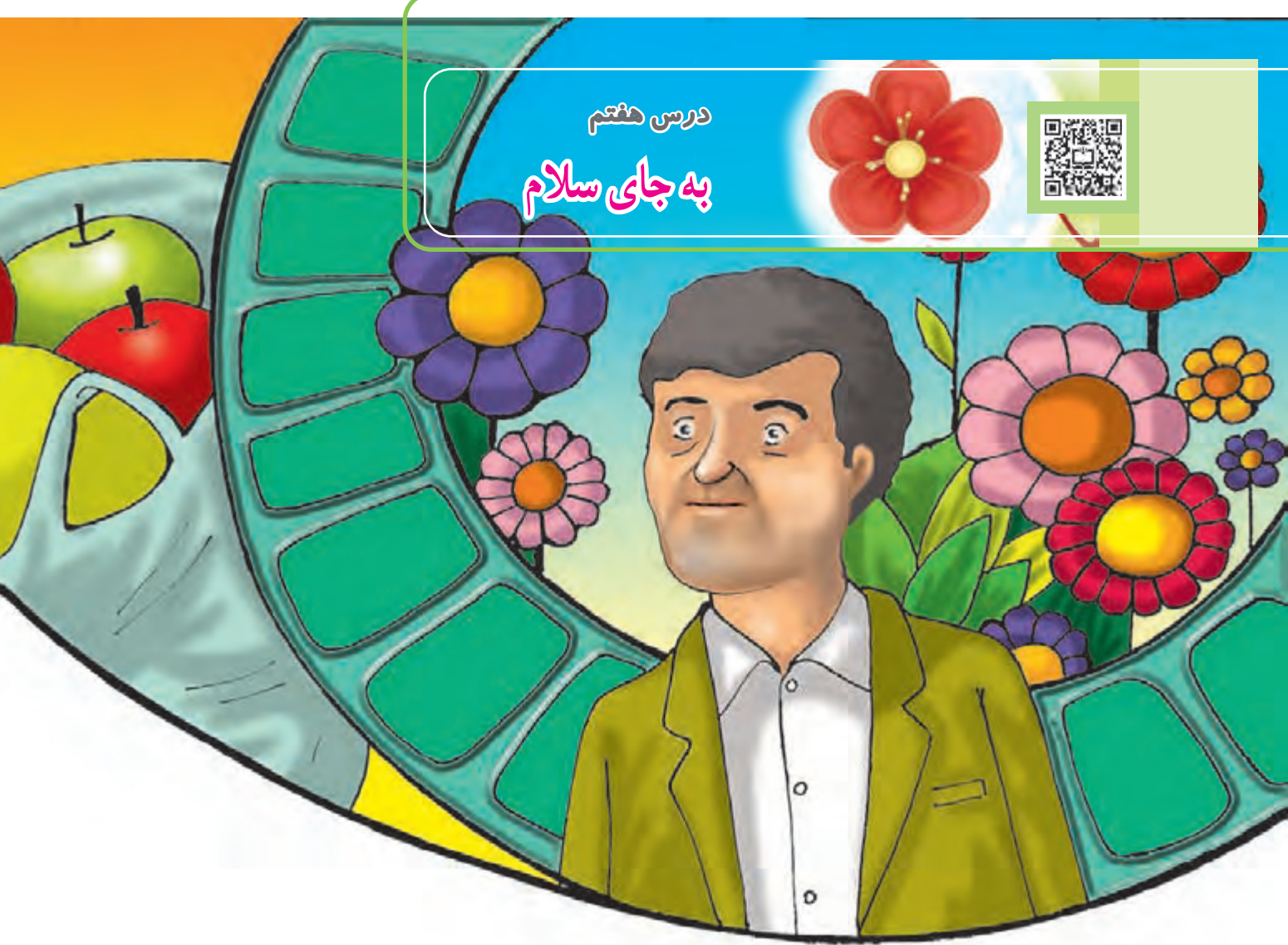
اجرای نمایش

با کمک دوستانتان، با یک نمایش، نظم و بی‌نظمی را در کلاس نشان دهید.

با خانواده

در طول هفته، چه کارهایی انجام دادی که نشانه‌ی نظم و ترتیب تو باشد؟

کارها		روزها
	جمع کردن وسایل اتاق	شنبه
		یکشنبه
		دوشنبه
		سه شنبه
		چهارشنبه
		پنجشنبه
مرتب کردن وسایل مدرسه		جمعه



پدر در راه است.

او با خود می گوید: به خانه که برسم، پسرم در را به رویم باز می کند و به من سلام می کند. حالم را می پرسد. این کیسه را از دستم می گیرد و به من خسته نباشید می گوید. آن وقت، کمی استراحت می کنم. پسرم از مدرسه و دوستانش می گوید. بعد با هم به گلدانها آب می دهیم. شاید هم با یکدیگر بازی کنیم یا به گردش برویم.

پدر تازه وارد خانه شده است.

پسر سلام نکرده می پرسد: «بابا، توی کیسهات چیست؟ میوه است یا شیرینی؟ خوردنی است یا اسباب بازی؟» هنوز خستگی پدر در نرفته است که اخم هایش را در هم می کند و می گوید: «پدر جمشید هر روز او را با خود به گردش می برد. چرا ما به گردش نمی رویم؟»



پدر سهیل برای او یک دوچرخه‌ی نو خریده است اما دوچرخه‌ی من کهنه است ... پدر فقط
به او نگاه می‌کند. پسر، از نگاه پدر می‌فهمد که ...

فکر می‌کنم



پدر می‌خواهد با نگاهش چه چیزی را به پسرش بفهماند؟

گفت و گو کنیم



نظر شما درباره‌ی کار پسر چیست؟

پیشنهاد کنیم



چه کار می‌توانیم بکنیم که پدر داستان ما خوش حال شود؟

بین و بگو



شما چگونه به پدر و مادر خود نیکی می‌کنید؟



در قول و قرارهایم به پدر و مادرم

گفتم چشم

پدرم گفت برو گفتم چشم	مادرم گفت بیا گفتم چشم
هرچه گفتند به من با لبخند	گوش کردم همه را گفتم چشم
مادرم شاد شد از رفتارم	خنده بر روی پدر آوردم
با پدر مادر خود در هر حال	تا توانستم خوبی کردم
پدرم گفت تو خوبی پسرم	مادرم گفت از او بهتر نیست
آسمان خنده به رویم زد و گفت	پسرم، از تو خدا هم راضی است
	مصطفی رحماندوست

یک داستان یا خاطره درباره‌ی پدر و مادر بنویس و در کلاس آن را برای دوستانت بخوان.

دعای من

ای خدای مهربان، به پدر و مادرم که برای من خیلی زحمت می‌کشند و خسته می‌شوند، کمک کن تا سلامت بمانند و بیمار نشوند. اگر هم بیمار شدند، خیلی زود خوب بشوند. خدایا، به من کمک کن که برای آن‌ها بچه‌ی خوبی باشم و همه از من راضی باشند.
خدایا ...

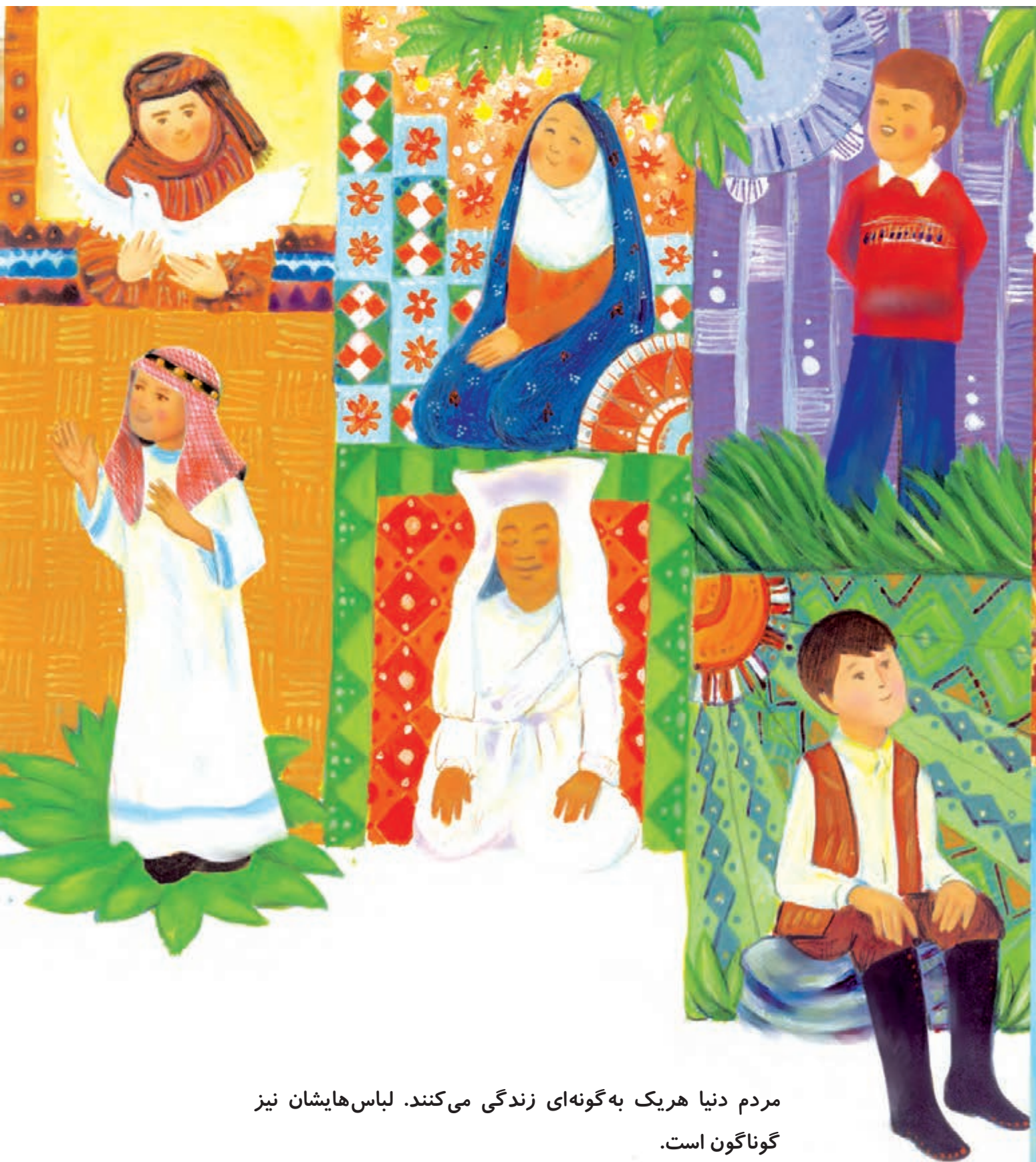
اگر بخواهی می‌توانی بقیه‌ی این دعا را، هر طور که دوست داری، بنویسی.



درس هشتم

لباس های ما





مردم دنیا هریک به گونه‌ای زندگی می‌کنند. لباس‌هایشان نیز
گوناگون است.

ما ایرانی‌ها نیز برای لباس پوشیدن آدابی داریم. تو در این باره چه
می‌دانی؟

گفت‌وگو کنیم



به نظر شما لباس مناسب برای یک پسر یا دختر دین‌دار، باید چگونه باشد؟

دوست دارم



همیشه لباسی مناسب داشته باشم تا ...

بیندیشیم



لباس مردان و زنان در نقاط مختلف کشورمان چه شباهتی باهم دارند؟

بگرد و پیدا کن



درباره‌ی آداب لباس پوشیدن مردان و زنان ایرانی تحقیق کن تا مطالب بیشتری بیاموزی.

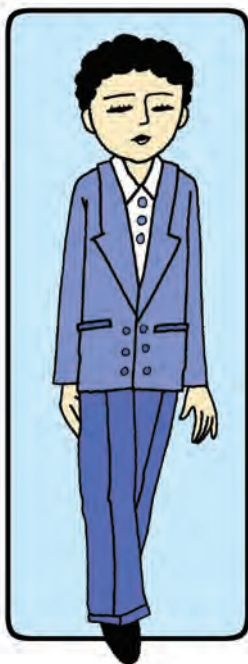
با خانواده



تصویری از لباسی مناسب برای بیرون از خانه نقاشی کن و به کلاس بیاور.

لباس مناسب

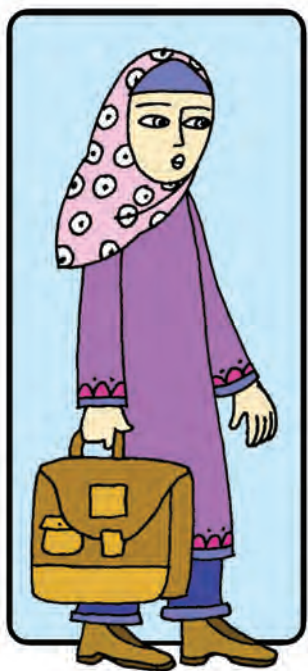
هریک از این‌ها برای چه کارهایی آماده‌تر است؟



.....



.....



.....

درس نهم او مهربان است



وقتی کلاس اول بودم، یک روز مدام را گم کردم. ناراحت شدم و گریه‌ام گرفت؛ اما او نوازشم کرد و به من یک مداد دیگر داد.
آن روزها، گاهی در مدرسه دلم برای مادرم تنگ می‌شد. او با من و دوستانم بازی می‌کرد و ما سرگرم می‌شدیم.
وقتی وارد مدرسه شدم، چیز زیادی نمی‌دانستم؛ اما امروز می‌توانم بخوانم، بنویسم، حساب کنم و ...

او خیلی زحمت می‌کشد.

او خیلی داناست.

او هنوز هم مرا خیلی دوست دارد.

او

فکر می‌کنم



چرا معلم را دوست دارم؟

گفت‌وگو کنیم



به نظر شما چگونه می‌توانیم از معلممان سپاس‌گزاری کنیم؟

دوست دارم

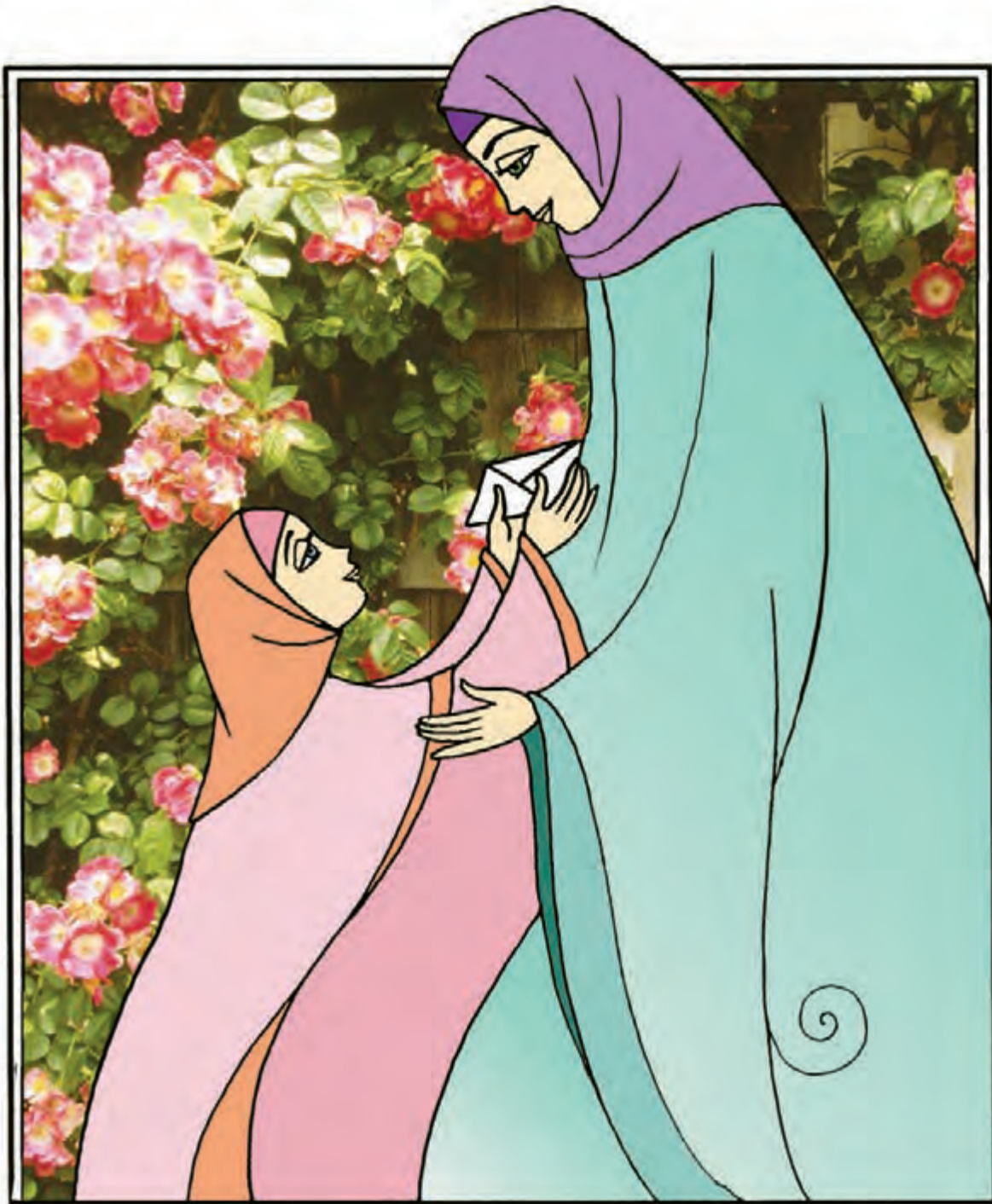


برای تشکر از معلم یک نامه بنویسم.



برای معلّم مهربانم

یک کارت تبریک درست می‌کنم.





خاطره‌هایم از کلاس ...

Handwriting practice area with 15 horizontal dotted lines.



«بچه‌های طبیعت»، اسم گروهی است که تعدادی از دانش‌آموزان برای مواظبت از حیوانات و گیاهان زیبا تشکیل داده‌اند. آن‌ها دلشان نمی‌خواهد کسی به آفریده‌های خدا آسیب برساند.

پیام: بچه‌ها بیاید اینجا!... این گل را ببینید؛ ساقه‌اش شکسته است.
فرشید: این درخت را نگاه کنید. کسی پوست آن را کنده است.
سپهر: اینجا را ببینید! چقدر کثیف و آلوده است!
فرشید: این طوری نمی‌شود. باید کاری کنیم.

فکر می‌کنم



آن‌ها می‌خواهند چه کار کنند؟



گفت و گو کنیم

تو و دوستانت هم می‌توانید گروهی مثل بچه‌های طبیعت تشکیل دهید.
راستی، گروه شما چه کارهایی انجام خواهد داد؟



آیا خدا از کار آنها راضی است؟



این سه پسر!



هیچ وقت یک جا نمی نشیند.
همیشه کاری برای انجام
دادن دارد. به همه کمک
می کند. همه او را دوست
دارند؛ حتی پرنده ها!



یک تیر و کمان دارد و
با آن سر به سر دیگران
می گذارد. دیروز هم با
تیروکمانش لانه ی یک
کبوتر را خراب کرد.

بیشتر وقت ها یا نشسته است
یا خوابیده. هر موقع کاری به او
می دهند، می گوید: حال ندارم، باشد
برای بعد؛ اصلاً چرا من؟



✓ متن زیر را بخوان و حدس بزن این جمله‌ها مربوط به کدام یک از آن سه پسر است.

؟ بچه‌ها! بیاید اینجا... چقدر مورچه! بیاید توی لانه‌هایشان آب بریزیم. خیلی لذت دارد!

؟ یکی دارد مورچه‌ها را اذیت می‌کند؟ ... من چه کار کنم؟ ... نه، من حال این کارها را ندارم. حتماً کسی به کمکشان می‌آید.

؟ آهای، با مورچه‌ها چه کار داری؟ ... اگر می‌توانی بیا با من مسابقه بده.



چه باید کرد؟

اگر تو شاهد چنین منظره‌هایی باشی، چه کار می‌کنی؟



معلمان محترم و اولیای گرامی دانش آموزان و صاحب نظران می توانند نظر اصلاحی خود را درباره مطالب این کتاب از طریق نامه به نشانی تهران - صندوق پستی ۱۵۸۷۵/۴۸۷۴ - گروه درسی مربوط و یا پیام نگار (Email) talif@talif.sch.ir ارسال نمایند.

دفتر تألیف کتاب های درسی عمومی متوسطه نظری